



انجمن آموزشے دانا

چالش سنت و دم و کراسے

شیعہ و اقتدار سیاستے - بخش اول

حسن شریعتمداری

شیعه و اقتدار سیاسی - بخش اول

در درس پیشین چگونگی به وجود آمدن فقه برای اداره حقوقی نظام‌مند امپراتوری اسلامی و چرایی فربه‌شدن آن که ناشی از احتیاج اجتماعی برای رهایی از خلأ بی‌قانونی از یکسو و از دیگر سواحتیاج خلفا و شاهان برای کسب مشروعیت بود، شرح داده شد.

اسلام در سرزمینی با ساختار اجتماعی قبیله‌ای پدیدار گشت. با وجود این به یمن تصرف تمدن‌های دیگر و گسترش یافتن آن به سرزمین‌های پهناور، تمدن اسلامی جلوه‌های گوناگون یافت و در حصار محدودیت‌های قبیله محصور نماند. بررسی این تطور به‌طور همه‌جانبه مورد بحث ما نیست. ما به‌طور ویژه، دگرگونی تفکر و ساختار مذهبی متناسب با چارچوب ساختار قبیله‌ای و ضرورت آن به بینش متناسب با جامعه نخبه‌گرای ایرانی را پی می‌گیریم. قبیله‌ها از قدیمی‌ترین و ابتدایی‌ترین و پایاترین ساختارهای زندگانی اجتماعی بشری می‌باشند. ساختار قبیله‌ای یک ساختار به‌شدت جمعی (کلکتیو) است. عضویت در قبیله درگرو داشتن خون، اجداد و تبار مشترک نژادی است. سازمان اقتصادی قبیله، کم‌وبیش بر اساس مساوات و سازمان سیاسی آن، بر نوعی دموکراسی ابتدایی متکی است. رئیس قبیله نوعاً به‌وسیله افراد قبیله و یا بزرگان و پیران آن‌ها انتخاب می‌شود و اعضای قبیله با بیعت با او، رهبری‌اش را می‌پذیرند. گفتیم که پیامبر با توافق رهبران قبایل عرب به حکومت رسید. پس از فتح مکه در سال دهم هجرت، قبیله قریش که دوپاره شده بود و گروهی در مخالفت با پیامبر وعده‌ای همراه و یاور او شده بودند دوباره یکپارچه شد. اما پس از مرگ پیامبر، در جامعه اسلامی آن روز، بر سر جانشینی او، بین قبیله قریش و قبایل دیگر اختلاف پیش آمد، ولی به نفع تثبیت خلافت در قبیله قریش به سرانجام رسید. اما نزاع دیگری در درون قبیله قریش و بین خاندان‌های ریشه‌دار و قدیمی بود. بنی هاشم که خاندان پیامبر بودند خلافت را حق خود می‌دانستند. در سقیفه بنی ساعده، سنت قبیله‌ای اعراب باعث شد که ابوبکر یکی از پیرترین صحابه پیامبر در مقابل علی بن ابی‌طالب خویشاوند و داماد پیامبر که بسیار جوان‌تر از او بود، انتخاب شود. شیعیان این انتخاب را با توجه به عدم دعوت از علی بن ابی‌طالب برای شرکت در جلسه سقیفه بنی ساعده و عدم پیروی از توصیه پیامبر در واقعه غدیر خم، تبانی ابوبکر و عمر برای تصاحب خلافت می‌دانند. بر اساس سنت قبیله‌ای، نشان تبعیت از خلیفه بیعت مسلمانان با او بود. در دنیای آن روز مشرق زمین، در مقابل این رسم قبیله‌ای برای تعیین امیر و رهبر، رسم جانشینی فرزند به‌جای پدر وجود داشت. رهبر قبیله مشروعیت حکومت خود را از مردم، به‌وسیله بیعت آنان با او و رهبر دودمانی مشروعیت خود را از حق الهی دودمان خود برای حکومت می‌گرفت. قبایل اغلب کوچک و با جمعیتی محدود بودند. بنابراین اعمال دموکراسی مستقیم داخلی در آن‌ها ممکن بود. ولی گسترش سنت بیعت قبیله‌ای به جوامع بزرگ و امپراتوری‌های وسیع، با دودمان‌های پر قدرت فراوان و شهرها و قبایل زیاد، عملی نبود و ثبات سیاسی را پس از مرگ پادشاهان به خطر می‌انداخت. بنابراین در امپراتوری‌های بزرگ و کشورهای وسیع، مدل سیاسی فرمانروایی دودمانی، شکل برگزیده انتخاب رهبری بود. علی، چهارمین خلیفه‌ای بود که با بیعت مردم به خلافت انتخاب شد. تا آن زمان نزاع درونی خاندان‌های قریش، باعث شده بود که دو خلیفه یعنی عمر و عثمان به قتل برسند. در زمان خلافت علی امیرالمؤمنین، معاویه که حکومت شام، یعنی پایتخت بیزانس پیشین را داشت از بیعت با علی استنکاف کرد و جنگ بین آنان آغاز گردید. امیرالمؤمنین علی، سومین خلیفه قربانی در اثر رقابت خاندان‌های قریش بر سر حکومت است. نظام قبیله‌ای بیعت در امپراتوری بزرگی که ایجاد شده بود، عدم کارایی خود را نشان داد. از این دوره به بعد، شیعیان یعنی وفاداران به خاندان پیامبر و علی، به تدریج تشخیص اجتماعی یافتند. همان‌طور که می‌دانیم، پس از چهار خلیفه نخستین، نظام سیاسی رهبری در اسلام دودمانی شد و خلافت در بنی‌امیه موروثی گردید. همان‌طور که در پیش نیز گفته آمد، با برافتادن بنی‌امیه به‌وسیله ابومسلم خراسانی و برکشیده شدن فرزندان عباس عموی

پیامبر، به رهبری امپراتوری اسلامی، روش مملکت‌داری از ایرانیان و دودمان سالاری آنان اقتباس شد و خلافت در سلسله عباسیان نیز موروثی گردید. در هر دو دوره بنی‌امیه و بنی‌عباس، با وجود اینکه امامان شیعه، ادعای علنی برای تصاحب قدرت نداشتند، دائماً تحت مراقبت و آزار و اذیت بوده و طبق روایات شیعه همه آنان به وسیله خلفای وقت کشته شدند. طبق عقیده شیعه آخرین امام یعنی امام دوازدهم نیز از نظرها غایب است و روزی برای رهبری جامعه اسلامی و اصلاح امور خود را علنی خواهد نمود. شیعه در بسیاری از عقاید کلامی خود به معتزله نزدیک بود. عدل و امامت به وسیله شیعه به اصول دین که توحید و نبوت و معاد بود افزوده شد و اصول مذهب نام گرفت. عدل یعنی شهادت دادن مسلمان شیعه به اینکه خداوند عادل است و امامت یعنی شهادت به اینکه رهبری دینی خاص امامان شیعه است. در مورد حکومت پس از پیامبر، عقیده شیعه این بود که حکومت به نام خدا در صلاحیت و شایستگی خاندان پیامبر است. برای احراز امامت، فقط وابستگی به خاندان پیامبر کافی نبود. امام باید عالم و عادل و معصوم بود. عالم یعنی واقف به اسرار هستی و دارا بودن علم ذاتی لدنی و عادل یعنی آگاه به اراده خداوندی در اجرای کامل عدل الهی بر روی زمین و پاک بودن ذاتی از آلودگی به هوای نفس، تا بتواند برای همیشه به عدل رفتار کند. در حقیقت با این کمال‌گرایی شیعه در امر ادامه حکومت الهی پس از پیامبر، عملاً هم در دوران وجود امامان، شیعه به علت فراهم نبودن وسایل مادی حکومت آنان و هم در زمان غیبت امام دوازدهم، به علت در دسترس نبودن امام معصوم، بیعت با حکومت‌های نوعاً ظالم وقت را جایز نمی‌شمرد و حکومت غیر معصوم نیز حکومت دینی به شمار نمی‌آمد.

آنان نوع حکومت امامان را حکومت باطن و بر قلوب مؤمنین می‌دانستند و حکومت خلفا را مجازی و حکومت ظاهری می‌خواندند. طبیعی است که در دوران انزوای کامل شیعه، که تقریباً تمامی دوران پس از اسلام تا حمله مغول است ابراز چنین عقایدی خطرناک بود. بنابراین تقیه یا پنهان کردن عقیده، از اصول کاربردی، در مکتب مقاومت و اعتراض تشیع گردید. شیعه، با کمال‌گرایی، و مطلق‌انگاری جانشینی خداوند در حکومت، عملاً حکم به اختتام حکومت دینی، پس از امامان معصوم داد و حکومت امامان خود را نیز حکومت باطنی دانست و اعتقادات خود را مخفی نگاه داشت. انزوای سیاسی و اجتماعی شیعیان اثنا عشری، چندین و چند قرن به طول انجامید. البته همه شیعیان در اعتقاد به تقیه با شیعیان دوازده امامی همراه نبودند. زیدیه یعنی شیعیان شش امامی و اسماعیلیه که به اسماعیل فرزند دیگر امام موسی کاظم گرویدند، برای کسب خلافت آنان قیام کردند. در ایران آل‌بویه و آل‌زیار و علویان طبرستان و قرمطیان و پیروان فرقه اسماعیلیه، از جمله سلسله‌های شیعی بودند. در مصر نیز خلفای فاطمی، شیعه اسماعیلی بودند. شیعیان اینجا و آنجا سلسله‌های قوی و پر قدرتی تأسیس نمودند ولی باین وجود همیشه در اقلیت بودند. اسماعیلیان معتقد بودند که امامت همواره ادامه دارد و امام کسی از خاندان پیامبر است که دعوت خود را علنی کند. این است که همیشه مبلغینی داشتند که به آن‌ها داعی می‌گفتند. آن‌ها به سازمان‌دهی مخفی و مبارزه بر اساس همه شیوه‌ها، حتی ترور مخالفین و ایجاد رعب در آنان دست می‌یازیدند. شاید بتوان گفت که آنان اولین گروه مبارزات زیرزمینی و مبتکر سازمان‌دهی این نوع مبارزه بوده‌اند. معروف بود که رهبران آن‌ها، برای نمودن بهشت به پیروان خود حشیش می‌دهند. مخالفین آنان در کنار نام‌هایی مانند ملاحده یعنی کافران، آنان را حشاشین می‌خواندند. کلمه ترور در زبان‌های اروپایی لغت Assassination می‌باشد که از کلمه Assassin گرفته شده که لاتین شده لغت حشاشین است. واضح است که هم تقیه شیعه دوازده امامی و هم دعوت به امام مجاهد همراه با سازمان‌دهی مخفی و ترور شیعیان هفت امامی، تا چه اندازه می‌تواند محمل مناسبی برای پا گرفتن اقتدار سرکردگان و رهبران دینی و سیاسی در بین شیعیان شود.

از سوی دیگر، در صحنه مفهومی نیز، اسماعیلیه شریعت را به شریعت ظاهر و شریعت باطن تقسیم می‌نمودند. آن می‌گفتند که کلام خدا دارای ظاهری و باطنی است. کلام خدا دو مرحله نزول و تأویل دارد. در مرحله نزول پیامبر به وسیله وحی، واسطه نزول آیات الهی بود و خصوصیت او در این بود که بتواند با زبانی فصیح و شیوا آیات وحی شده به خود را ارائه دهد. با وجود فصاحت و شیوایی، کلام خداوند باید همه‌فهم نیز باشد و بتواند مردم را به خود جذب کند. اما این سطح از قرآن و کلام خدا مخصوص عامه مسلمانان است. قرآن علاوه بر این سطح عمومی دارای سطوح گوناگون است. یعنی معانی تودرتو و مجوف دارد. تأویل فنی است که خواص یعنی عالمان الهی، می‌توانند با استعانت از قرآن و احادیث و عقل به کنه معانی کلام خدا پی ببرند. امامان در نظر شیعیان اسماعیلی واقف به معانی باطنی قرآن و حقیقت تامه آن می‌باشند. از این رو، آن‌ها خود را باطنیان می‌نامیدند. با توجه به آنچه که در درس‌های قبل گفته شد، شما ردپای تعبیر جوهر یا گوهر و حقیقت کلام خداوند و صورت ظاهر یا کالبد زبانی آن را در اینجا نیز می‌بینید و تطبیق این عقاید را با آموزه‌های ابر روایت جهان باستان، بازمی‌شناسید. آنان امامان و رهبران خود را واقف به اسرار هستی دانسته و بنابراین هیچ فردیت و اراده‌ای برای خود در قبال آنان و دیگر نخبگان دین قائل نبودند.

حسن صباح در قلعه مرتفع نظامی خود در الموت قزوین، نمونه بی‌همتایی از یک حکومت اقتدارگرایی دینی، با پیروانی فداکار و ازجان‌گذشته بود که در دوران ملک‌شاه سلجوقی نام او لرزه بر اندام حاکمان و وزیران وقت می‌افکند. باین‌وجود همان‌طور که قبلاً گفته شد در ایران پس از اسلام، اکثریت با اهل تسنن بود. در دستگاه سیاسی اهل تسنن، علمای دینی و قضات، مأموران رسمی حکومت به شمار می‌آمدند. حکومت‌ها مفتی و قاضی و امام جماعت شهرها و دهات را تعیین می‌نمودند و آن‌ها با گماشتگان حکومتی مشترکاً به انجام وظایف خود می‌پرداختند. در مقابل این تشکیلات دینی دولتی، صوفیان سازمان‌های دینی متکی بر مردم و مستقل از حکومت داشتند. خانقاه‌ها مراکز تجمع صوفیان بودند. علاوه بر آن به تدریج صوفیان با تشکل‌های مردمی، که اصناف و تجار و پیشه‌وران، در قالب جنبش‌های جوانمردی (فتیان) به راه انداخته بودند، نزدیک شدند. مراکز تجمع فتیان در محلات مختلف، تکیه‌ها و گذرها بود. در این مراکز تجمع، صوفیان علاوه بر جوانمردان به اخوان‌الصفاء و نهضت شعوبی نیز نزدیک شدند. این مجموعه بر روی هم مقاومت ایرانیان را در مقابل اعراب سامان می‌دادند. جنبش مردمی مقاومت، در اتحاد با صوفیان، نیروی قابل‌ملاحظه‌ای شدند که هر حکومتی ناچار از ملاحظه آنان بود. تا اواسط دوران مغول در اکثریت بلاد ایران، این نوع سازمان‌های مردمی در اختیار صوفیان فرق مختلف ایرانی بود. از بیرون از مرزهای فرهنگی ایران نیز داعیان گوناگون که هرکدام به یکی از سران فرقه‌های مذهبی دعوت می‌نمودند به ایران می‌آمدند. آن از درون چنین تشکل‌هایی یار می‌گرفتند و قیام و نهضت خود را به کمک ایرانیان بر علیه خلفا شکل می‌دادند. ابومسلم خراسانی، به وسیله داعی فرستاده از سوی محمد حنفیه، برادر ناتنی امام حسین جذب شد و به تشویق او، نهضت سیاه‌جامگان را به راه انداخت. داعیان زیدی نیز توانستند در دیلم و تالش، امرای ناحیه را جذب کنند و سلسله‌های آل زیار و آل بویه و علویان طبرستان را به وجود آورند. عضدالدوله دیلمی از امرای نام‌آور آل بویه، بغداد را تصرف کرد و به نوعی خلیفه را دست‌نشانده حکومت خود نمود. داعیان اسماعیلی نیز که از جانب خلفای فاطمی مصر روانه ایران می‌شدند، اشخاص نام‌آوری مانند ناصر خسرو، حکیم نزاری قهستانی و حسن صباح را به خود جذب نمودند. در دوره سلجوقیان، حسن صباح، حکومت اسماعیلیه را در الموت قزوین تأسیس کرد که تا هجوم مغولان، این حکومت در بخش‌هایی از ایران دوام داشت. حمله مغول به ایران، ویرانی‌های بسیاری به بار آورد و باعث از هم‌گسیختگی شالوده اجتماعی ایران شد. ولی تسامح و عدم تبعیض مذهبی آنان، شیعه را از انزوا رهانید و فرصتی شد تا شیعه در شهرهای مختلف ایران، بتواند علناً عقاید خود را بدون ترس و واهمه تبلیغ کند. با قلع‌و‌قمع شیعیان اسماعیلی توسط

مغولان، شیعه دوازده امامی از یک سو از فشار حکومتی و اجتماعی خلاصی یافت و از طرف دیگر رقیب مذهبی اش یعنی شیعیان اسماعیلی نیز انسجام و امکانات خود را از دست دادند. شیعه دوازده امامی که پراکنده و مخفی بود، توانست برای اولین بار به طور علنی عرض اندام کند. معروف است که علامه حلی از علمای شیعه توانست اولجاپتو ایلخان مغول را شیعه کند و او نام سلطان محمد خدابنده را برای خود انتخاب کرد. این ایلخان مغول، اولین سلطان شیعه دوازده امامی، در دوره پس از اسلام است. تساهل مذهبی در دوره تیموریان نیز باعث شد تا فرقه‌های شیعی مذهب تصوف، مانند فرقه دراویش نعمت الهی و نور بخشی در خراسان به طور علنی وجود خود را اعلام نمایند. در اواخر دوران تیموری که ایران به یک ملوک الطوائف تبدیل شده بود، در آذربایجان و گیلان و آناتولی سلسله‌های ترکان غز و یا ترکمان‌ها ی آق قویونلو و قره قویونلو حکومت می‌کردند و شیعیان در حکومت آنان آزادی عمل بیشتری داشتند. خاندان صفوی در دوره ایلخانان مغول در اردبیل، آذربایجان و دیلمان و آناتولی، مریدان بسیاری داشت. حداقل از زمان شیخ جنید، جدشاه اسماعیل صفوی، او علناً به ترویج تصوف شیعی می‌پرداخت. شاه اسماعیل صفوی در سن دوازده سالگی به کمک اردوی قزلباش که متشکل از مریدان طریقت صفویه بود و از ایلات مختلف تشکیل شده بودند به حکومت رسید. پدر او شیخ حیدر، قطب سلسله صفویه و شیعه و مادر او مارتا (با نام اسلامی حلیمه خاتون) مسیحی بود. او مذهب رسمی ایران را شیعه اثناعشری اعلام کرد و به زور شمشیر و کشت و کشتار، اکثریت مردم سنی مذهب را به دین شیعه برگردانید. با ظهور صفویه، یک امپراتوری قدرتمند در ایران ملوک الطوائفی به وجود آمد که برای اولین بار پس از اسلام استقلال خود را از جهان اهل تسنن اعلام می‌نمود. نام شاه اسماعیل مرشد کامل بود. پیروانش در ارتش قزلباش، او را مانند خدای مجسم می‌پرستیدند. اگر بخواهیم پس از دوران ابتدایی اسلام، یک نمونه از رهبری کاریزماتیک را نام ببریم، بدون شک باید شاه اسماعیل صفوی را مظهر کاریزما و اقتدار، در بین پیروان و اکثریت مردمی که به زور شمشیر شیعه شده بودند، بدانیم. حکومت صفویه با به قدرت رسیدن صوفیان شیفته و غالی شیعه آغاز شد. آنها سب و لعن ابوبکر و عمر را وظیفه می‌دانستند و در شهرها گروه‌های صابئین، تشکیل داده بودند که کارشان لعن خلفای اهل تسنن و تکریم علی بن ابی طالب و امامان شیعه بود. روابط دیپلماتیک گسترده با غرب مسیحی و کلیسای واتیکان بر علیه حکومت عثمانی، در دوره جنگ‌های صلیبی از اصول سیاست خارجی صوفیان به شمار می‌رفت. حکومت متمرکز اقتدارگرا و ایدئولوژیک صفوی در ابتدای تشکیل خود، با جنگ قدرت در طوایف ارتش قزلباش مواجه شد. ارتش قزلباش یک ارتش ایدئولوژیک، از مجاهدان شیعه صوفی و متشکل از طوایف مختلف بود. دامنه این جنگ قدرت به جایی رسید که شاهان سلسله صفوی ارتش قزلباش‌ها را تدریجاً تضعیف کرده و به جای آن ایلات شاهسون یعنی طوایف دوستدار شاه را جایگزین آن نمودند. امپراتوری وسیعی که آن‌ها تشکیل داده بودند، دیگر تنها با شور و ایثار صوفیانه و جانفشانی در راه مرشد کامل امکان تداوم نداشت. آنها مجبور شدند، از جبل عامل و بعلبک لبنان و بحرین و عراق فقهای شیعه را مانند محقق کرکی و حر جبل عاملی و شیخ بهایی به ایران بیاورند. این فقها توانستند به تدریج زمام امور دینی را از کف صوفیان شیعه بگیرند و به شاگردان خود بسپارند. آنها به دلیلی که بر ما آشکار نیست با وجود روی خوشی که سلاطین صفوی نشان می‌دادند در دستگاه حکومتی شرکت نکردند و استقلال نهاد روحانیت را از دستگاه حکومت حفظ نمودند. برای تأمین این استقلال آن‌ها به منابع مالی مستقل احتیاج داشتند. شاه اسماعیل هفتاد هزار دینار برای امور مذهبی در اختیار محقق کرکی قرار داده بود و دست او برای خرج آن در امور مذهبی باز بود. اما با این وجود، شاید برحسب تجربه تاریخی و یا سستی که علما شیعه در لبنان و بحرین و عراق داشتند آن‌ها جانب احتیاط را حفظ کرده و از نزدیکی و ادغام بیش از حد در حکومت خودداری کردند. روحانیت شیعه منبع مالی مستقل خود را برخلاف علمای اهل سنت از خمس یعنی



مالیات بر درآمد اسلامی تأمین می‌نمود. در قرآن، ظاهر آیه خمس از تعلق خمس به غنائم جنگی حکایت دارد. اهل تسنن نیز این تفسیر را پذیرفته است و از درآمد افراد مالیات نمی‌گیرد. ولی علمای شیعه تفسیر دیگری از این آیه دارند. آنها لغت غنیمت را در این آیه به هر دستاورد مالی اطلاق می‌کنند و بنابراین شیعیان را مکلف به پرداخت یک پنجم درآمد خالص خود می‌کنند. شاید دلیل تاریخی این کار محرومیت دستگاه دینی شیعه از منابع مالی حکومتی به علت مخالفت با حکومت‌های وقت بوده است. به‌هرروی، میدان جدیدی که علمای دینی در دوره صفویه یافتند، با توجه به اقبال شاهان صفوی به آنها و قدرت دینی و فقهی و کلامی غیرقابل قیاس، باصوفیان پرشوری که در این میدان‌ها تمرینی نداشتند، و نیز استقلال بنیه مالی آنان، باعث شد که به‌زودی طبقه روحانیت پر قدرتی در دوران صفوی شکل بگیرد. طبقه‌ای که تا قبل از آن، در جهان اسلام سابقه نداشت. زیرا در حکومت‌های اهل تسنن علمای سنی کارمندان دولت بودند و از استقلال مادی و منافع مستقل از حکومت برخوردار نبودند. ناگفته پیداست که حافظه تاریخی ایرانیان نیز به شکل‌گیری و تقویت این نهاد نوین، کمک وافر نمود. حال دو باره در ایران، روحانیت پایه دوم قدرت دولتی و دولتی در دولت شده بود. همان‌طور که خواهیم دید، روحانیت شیعه، این موقعیت را نه تنها هرگز از دست نداد، بلکه توانست روزبه‌روز بر قدرت خود بیفزاید و نفوذ خود را در جامعه عمیق‌تر نماید.

تشکیلات روحانیت تشیع در دوران تأسیس خود در زمان صفویه، با استقلال از حکومت، توانست به گروه‌های مردم‌نهاد جامعه نزدیک شود.

گفتیم که این شبکه‌ها عمدتاً متشکل از تشکیلات اصناف، پیشه‌وران و کشاورزان و روستاییان بود که در خانقاه‌ها و تکیه‌ها، تحت رهبری فرق صوفی قرار داشتند. باوجود آمدن سلسله‌های تصوف شیعی، قبل از تشکیل سلسله صفوی، برخی از این تشکل‌ها تحت رهبری مذهبی آنان درآمد. همراه با ظهور سلسله صفویه، سلسله‌های تصوف سنی مذهب از ایران خارج شدند ولی تشکل‌های آنان و همچنین بنیادهای تحت رهبری تصوف شیعی نیز به تدریج در اختیار طبقه روحانی جدیدالتأسیس قرار گرفت. این سرمایه گسترده اجتماعی از پیش آماده، باعث شد تا روحانیت شیعه، در ایران علاوه بر دایر نمودن حوزه‌های علمیه و مدارس دینی برای تربیت طلاب مذهبی، از شبکه‌ای گسترده و از پیش آماده ولی غیرمتمرکز و پراکنده، که هر بخشی از آن در اختیار فرقه‌ای بود، نیز برخوردار شود. روحانیت با یکپارچه کردن آنان، توانست شبکه بسیار گسترده‌ای را که در همه جا وجود داشت در اختیار بگیرد. اکنون در شرایط جدید، خانقاه‌ها جای خود را به مساجد و حسینیه‌ها می‌دادند. مریدان پرشور صوفیان، با جایگزینی وجد و سماع، به عزاداری و گریه و ندبه، در مجالس حسینی، سنت شیفته جانی خود را به مراسمی مشابه تبدیل نمودند. روحانیت منابر را از اقطاب و مرادان صوفی تحویل گرفته و از آن باز درست مانند صوفیان، برای ایجاد شور و برانگیختن عواطف و احساسات دینی و نیز برای تعلیمات مذهبی و ایجاد ارتباط نزدیک با مردم استفاده می‌نمود. این پدیده جدید، یعنی در اختیار داشتن شبکه گسترده اجتماعی و استفاده از عاشورا ی حسینی برای نزدیکی عاطفی با مخاطبین، چیزی بود که حتی روحانیت زرتشتی دوره دوم ساسانی نیز در اختیار نداشت. طبقه منظم و دارای چیدمان و سلسله‌مراتب نیز چیزی بود که از روحانیت زرتشتی به ارث برده بودند. سرمایه‌ای که صوفیان سنی و روحانیت اهل تسنن نتوانسته بودند به آن دست یابند. تنها سهمیه‌ای که روحانیت شیعه، از دموکراسی ابتدایی قبیله‌ای اسلام نخستین برد، پراکندگی قدرت در سازمان روحانیت و نظام آزاد آموزشی و وجود مرجعیت متعدد در آن بود. این خصوصیت از انسجام و قدرت مذهبی در رهبر واحد جلوگیری می‌کرد. همچنین تفسیر از مذهب را نیز تنوع می‌بخشید و به آن انعطاف بیشتری می‌داد. اجتهاد آزاد از مشخصات مذهبی تشیع و در مقابل تسنن بود. قدرت مذهبی در این نوع تشکیلات و در جامعه مؤمنین بیشتر ناشی از رابطه داوطلبانه و دوسویه بود. در



بخش بعدی خواهیم گفت که چگونه اتحاد شاخه‌ای از فقها و عرفا همراه با عرفانی شدن شاخه‌ای از فقه، عامل افزوده شدن اقتدار روحانیت و ظهور ولایت فقیه شد، که تقلیدی از مدل ولایت اقطاب صوفیه بود و این توسعه مفهومی چگونه راه را برای به قدرت رسیدن روحانیت در ایران هموار کند.